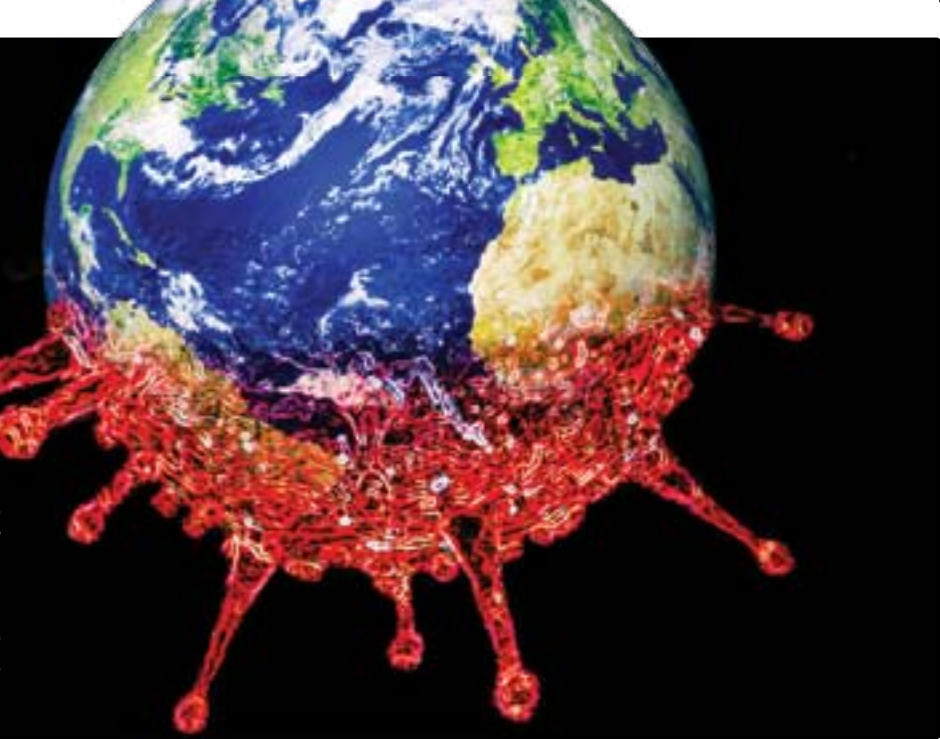


■ چند قطبی شدن قدرت در جهان، فرصت بهتری برای تعامل با طرف‌های مختلف بین‌المللی برای ما فراهم آورده و ما باید دیپلماسی‌مان را بر همین اساس تغییر دهیم



■ به نظر می‌رسد در جهان پساکرونا، سرانجام پدیده فراجندقطبی‌گرایی ظهور یافته باشد.

به نظر من این دنباله مسیری است که دنیا بعد از پدیده فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا امروز طی کرده است. بگذارید این روند را مرور کنیم. آمریکا راهبرش را بر اساس ایده فوق‌ویاما تنظیم کرده بود که مدعی حاکمیت جهانی لیبرال دموکراسی بود. در دوران جنگ سرد ایالات متحده قطب قدرت بحری بود و چنین توجیه می‌شد که با شکست طرف مقابل یعنی بلوک شرق که قطب بری بود، به پایان تاریخ رسیده‌ایم و لیبرال دموکراسی حاکم شده است. البته همان زمان هانتینگتون پاسخ نظریه فوق‌ویاما را داده و گفته بود چنین نیست و با فروپاشی شوروی تازه جنگ تمدن‌ها شروع شده است. فارغ از این نظریه‌ها آنچه در عالم واقع اتفاق افتاد، سر بر آوردن قطب‌های مختلف در جهان بود. جلودر از همه، چین برنامه‌ای دارد تا سال ۲۰۲۵ به قدرت اول اقتصادی بدل شود. روسیه هم با مدیریت پوتین و تیم مدیریت جوان اطلاعاتی «کائب» به لطف درآمد‌های نفتی خوب دوباره به یک قطب بدل شد و هم‌زون زمینی خود را پی گرفت. ابتدا اوستیا را ضمیمه کرد و بعد کریمه و شرق اوکراین. بعد هم زیر دریای اتمی‌اش را راهی ساحل لاذقیه سوریه کرد و نقش فعالی در مقابله با جنگ نیابتی علیه این کشور بر عهده گرفت. بعد از کرونا بیش از پیش شاهد رقابت چین و آمریکا هستیم و به نظر می‌رسد موضوع تلاش چین برای تبدیل شدن به قدرت اول اقتصادی جدی است؛ نخست در سایه ذخیره‌های ارزی عظیمی که دارد و دوم به خاطر نفوذی که به خاطر کالاهای ارزان‌ش در ۵ قاره به دست آورده است. در واقع چین خود را به عنوان قدرت اول تأمین‌کننده نیازهای عمومی مردم اقصی نقاط دنیا بویژه آسیا، آفریقا و آمریکا و نه نیازهای با فناوری بالا معرفی کرده است. از طرف دیگر چین با خرید عمده سهام شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌گذاران آمریکایی که در جریان آغاز شیوع کرونا در ووهان بشدت سقوط کرده بودند، یک برگ برنده به دست آورده است.

در داخل ایالات متحده، اختلافات ناشی از سوءمدیریت کرونا نشانه‌هایی قابل تامل را قوت بخشیده که آمریکا ممکن است واقعا به سمت فروپاشی و تجزیه برود. حتی اگر چنین هم نشود دوره ترامپ ضربهای جدی به ساختار ایالات متحده وارد کرده است. اگر چه رقابت چین-آمریکا همچنان مهم‌ترین محور ژئوپلیتیک در حال تغییر جهان

است اما قبل از کرونا، بریتانیا با برگزیت (خروج از اتحادیه اروپایی) زمینه تضعیف آن را فراهم آورد. اتحادیه اروپایی حالا بر سر دوراهی تشکیل یک قطب مستقل از ایالات متحده یا یکی شدن با آن است.

این طریق جریان‌ات ملی‌گرای تندرو را در اروپا تقویت کند. دیدیم که در اسپانیا، ایتالیا و حتی آلمان، جریان‌ات ملی‌گرا به شکل مقطعی آرای بیشتری را در انتخابات منطقه‌ای یا سراسری نسبت به احزاب لیبرال کسب کردند و اگر چه در مجموع نتوانستند غالب شوند اما تقویت شده‌اند. در بریتانیا وضع فرق می‌کرد؛ جریان ملی‌گرای که از دل حزب راست‌گرای محافظه‌کار برآمد و برگزیت را به کرسی نشاند، در نهایت با رهبری بوریس جانسون در انتخابات سال گذشته پیروز شد تا حزب میانه‌رو کارگر شکستی سخت را متحمل شود.

بریتانیا ظرف یک سال آتی باید تر تیبسات خروج از اتحادیه اروپایی را فراهم می‌کرد اما به خاطر کرونا لطماتی بویژه اقتصادی به آنها وارد می‌شد و احتمالا نمی‌تواند در زمان‌بندی مقرر خارج شوند. روزنامه گاردین برآورد کرده بود اقتصاد بریتانیا فقط ۲/۳ تریلیارد پوند از کرونا زیان داده که باید زیان‌های خروج از اتحادیه را هم به آن افزود. به موازات آن اتحادیه اروپایی هم تضعیف شده است.

آنگلا مرکل از صحنه قدرت آلمان خداحافظی می‌کند و امانوئل مکرون حتی قبل از آمدن کرونا هم هر هفته درگیر قیام جلیقه‌زدها بود. آلمان و فرانسه هم‌زمان بر سر ارتش اروپایی مستقل با ترامپ کلنجار می‌روند و اگر بخواهند در ناتو بمانند، باید حق عضویت‌شان یعنی سهم ۱/۸ درصدی از تولید سرانه ناخالص ملی خود را به ۴ درصد افزایش دهند. اگر اقتصادهای نوظهور منطقه‌ای مثل هند و برزیل را هم در نظر بگیریم، بدین ترتیب باید بگوییم چندقطبی در جهان شکل گرفته است.

■ به عنوان مثالی برای سوییگری‌های جدید جهان پساکرونا، با توجه به تجربه و اشترافی که شما بر سیاست خارجی لندن دارید، پیش‌بینی می‌کنید انگلیسی‌ها به چه سمتی خواهند رفت؟

انگلیس یک اشتباه تاکتیکی یا حتی شاید راهبردی کرد که از اتحادیه اروپایی خارج شد، چون هم به لحاظ جغرافیایی به آنها نزدیک‌تر بود، هم به لحاظ پیوندهای جغرافیایی سیاسی، منافعتش آنجا بیشتر تأمین می‌شد. ■ خب! اگر به فرض انگلیس در اتحادیه می‌ماند در جریان همین بحران کرونا، اروپا به چه دردش می‌خورد؟ این اتحادیه‌ای که اعضایش هم از آن سلب امید کرده‌اند. ضمنا امپراتوری انگلیس در اوایل قرن بیستم بر پایه پیمان ترک خصومت با فرانسه به اروپا نزدیک شد و از این اتحاد طی ۲ جنگ جهانی و به مدت یک قرن بهره برد. چرا باید بریتانیا در کنار اتحادیه اروپایی که اعضایش به فروپاشی آن اذعان دارند، به پیشواز بحران‌های آتی مثل همین کرونا می‌رفت؟ اجازه دهید من برهان خلف بیاورم. الان که انگلیسی‌ها به سمت آمریکا رفته‌اند چه به دست آورده‌اند؟ بگذارید من هم به سلسله‌ای تاریخی اشاره کنم. قدرت‌های اروپایی بعد از پیمان وستفالیا در ۱۶۴۸ میلادی که در واقع مبنای روابط بین‌المللی به شکل امروزی بود، به مدت ۴ قرن مدام با هم کشمکش داشتند. در نهایت وقتی اروپایی‌ها به قدرت رسیدند نگاه‌شان به قاره‌های دیگر معطوف شد و تقریبا همه‌شان جایی را در گوشه و کنار جهان به استعمار خود درآوردند اما در این بین فقط فرانسه، بریتانیا و پروس-مجار تبدیل به قدرت قاهر شدند. بعدها در ۱۸۱۹ اروپایی‌ها به همراه روسیه تزاری و عثمانی و وین با هم پیمان دیگری را بستند که منشأ حقوق کنسولی شد. با هم توافق کردند سفرهای همدیگر را نکنند، حقوق حاکمیتی یکدیگر را به رسمیت بشناسند و اگر یکی از آنها بر آن شد که به دیگری حمله کند، بقیه با هم علیه او متحد شوند. این پیمان مبنای مهمونی غرب‌گرا یا نظریه یوروستن‌تریک را گذاشت. پس از آن بریتانیا در عمل شروع کرد به زدن زیر آب قدرت‌های رقیب. بویژه قلمروی وسیع عثمانی را تجزیه کرد به طوری که در عمل در سئانه جنگ اول جهانی، متصرفات بزرگ‌ترین امپراتوری مسلمان آن زمان به مرکزیت استانبول را از آن جدا کرده و بعد در جریان جنگ با جدایی سوریه و عراق آن را به سمت فروپاشی برد. انگلیس و فرانسه در حال گسترش استعمار خود در آسیا و آفریقا و آمریکا بودند و روسیه هم از طرفین گسترش می‌یافت. اصلا این بود که امپراتوری پروس (آلمان، اتریش، مجارستان) با نگرانی از اینکه سایرین در حال سوءاستفاده از پیمان وین هستند، بازی را پیش از جنگ اول جهانی به هم زد. حتی ترور ولیعهد اتریش در بوسنی، توطئه‌ای بود از سوی خود امپراتور پروس تا علیه نظم موجود جنگ راه بیندازد و باعث برافروخته شدن جنگ اول جهانی شد. با شکست پروس، فرانسوی‌ها بدترین فشار را به آلمان به عنوان طرف بازنده آوردند که همین تحقیرها باعث ظهور هیتلر و برافروخته شدن آتش جنگ دوم جهانی شد. در پایان جنگ دوم نیز سران شوروی، انگلیس و آمریکا در تهران (۱۹۴۳) قرار و مدارهای جدیدی گذاشتند که روس‌ها به تعهدات خود عمل نکردند و نظام دوقطبی از دل آن سر برآورد.

حالا ما از نظام دوقطبی و سپس تک‌قطبی آمریکایی نه تنها دیدیگر یک قدرت متکلم وحده را بر نمی‌تابد، بلکه فقط با حرف زدن هم نمی‌شود قدرت شد. دنیای چندقطبی پساکرونا به سمت موازنه مثبت‌بیشتری حرکت می‌کند. باید این موازنه مثبت را بر شعار اصلی انقلاب منطق کنیم که می‌گوید «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»

به نظامی چندقطبی رسیده‌ایم. باید توجه داشت در این نظم جدید، تحولات چندجانبه است، یعنی فقط با نگاه سیاسی و نظامی قابل تحلیل نیست، بلکه باید جهان را از زوایای مختلف اقتصادی، اجتماعی، فلسفی و حتی هنری و مذهبی نگریست.

■ قطب‌بندی جدید در منطقه ما چگونه خواهد بود؟

در منطقه ما هم فرصت برای کشورمان فراهم است که خود را به عنوان قدرتی مستقل تثبیت کنیم. جمهوری اسلامی ایران موفقیت‌هایی منطقه‌ای داشته و حرف‌هایی برای گفتن دارد؛ از افغانستان تا سوریه و لبنان، از عراق تا یمن آمریکایی‌ها با وجود همه فشارهای برجامی و نظامی مجبور شده‌اند تا حدی موقعیت و هم‌زون برتر ایران را لحاظ کنند و ایران تا حدودی موفق شده خود را در رقابت برای معرفی قطب منطقه در آینده نزدیک مطرح کند؛ البته به شرطی که بر تحریم‌های آمریکا و ناهماهنگی داخلی فائق آید، و در صورتی که به جای رقابت با هم منطقه‌ای‌ها آنها را با خود همراه کند.

البته با وجود رژیم صهیونیستی از یک طرف و سعودی از طرف دیگر، هنوز ساختار ژئوپلیتیک منطقه شکل نگرفته ولو اینکه هر یک خود را قدرت برتر منطقه بدانند.

■ با این حساب شما از این دیدگاه پشتیبانی می‌کنید که کرونا کاتالیزور تغییرات نظم جهانی بوده نه اینکه به خودی خود باعث ایجاد تغییراتی شده باشد.

نمی‌توانیم این را نفی کنیم که همه قطب‌ها زیان‌هایی را از بحران ویروسی تحمل کرده‌اند. تنها تصور را بکنید که از حدود ۷/۷ میلیارد جمعیت دنیا حدود ۵ میلیارد نفرشان در جای جای کره زمین به صورت خودخواسته یا تحمیلی در قرنطینه هستند.

■ این قطعا نظم جدیدی را در سبک زندگی ما ایجاد می‌کند اما تغییراتی که در سطح معادلات قدرت خواهد داشت به چه صورت خواهد بود؟

موتور محرک دنیا به نوعی متوقف شده است. در حالی که همه بشر در حال دویدن بودند، چه چیز دیگری می‌توانست باعث ایستایی این دوندگی شود؟ این توقف خود پیامدهایی در راستای تحول استراتژیک در جهان و در زمینه مدیریت اجرایی و ساختار فیزیکی قدرت داشته است. در نتیجه حتی انگاره‌ها و باورهای مردم هم در سراسر دنیا دستخوش تغییر شده است.

جمع‌بندی تغییرات در جوامع بشری ما را به تغییرات کلان در معادلات رهبری و کنترل جوامع سوق می‌دهد. طبعاً قطب‌های قدرت تثبیت شده بیشتری زبان را می‌کنند. در حالی که قدرت نوظهوری مثل چین با حساسیگری‌های بیشتری که داشته‌اند از این تغییرات سود می‌برند، ایالات متحده که بویژه از زمان روی کار آمدن ترامپ در فقدان مشاوران عاقل بیشتر تابع نظریات بوالهوسانه و لحظه‌ای و کم‌توجه به راهبردهای بلندمدت بوده است، زبان اصلی را کرده است. حالا می‌بینیم این دیدگاه که یکسری باورهای مردم درانده نیز جلد ترامپ رفته‌اند، تنها مختص به دیدگاه ما در ایران نبوده است و بسیاری از روشنفکران و صاحب‌نظران آمریکایی هم امروز بر همین عقیده هستند که به جای منافع ملی ایالات متحده، صهیونیست‌ها و اسرائیل بر راهبردها و سیاست‌های خارجه کاخ سفید تأثیر داشته‌اند.

■ یک نظریه که در رابطه با همین تغییرات در ساختار قدرت جهانی مطرح می‌شود، معتقد است اگر تا امروز قدرت‌های فرابرجی و صنایع تسلیحاتی و نفتی تعیین‌کننده قدرت هژمونیک بودند، در آینده صنایع دارویی و مدیریت درمانی حرف اول را می‌زنند.

اتفاقا نمونه این رویکرد را در تقلا ی رژیم صهیونیستی می‌بینیم که سعی کرده از یک پروژه تحقیقاتی برای داروی کرونا بهره‌برداری سیاسی کند و هنوز به هیچ نتیجه‌ای نرسیده. مدعی است اگر ایران در نگاهش به موجودیت اسرائیل تغییری ایجاد کند، به ما هم این دارو را می‌دهد. در واقع خواسته‌اند سر ما منت بگذارند.

■ آیا در این صورت ساختار هژمونی در جهان فردا نیز تغییر خواهد کرد؟



ما با مجموعه‌ای از روندهای مختلف تغییرات مواجه هستیم که برای جمع‌بندی آنها که چگونه دنیای فردا را خواهند ساخت، زمان لازم است. فی‌الحال می‌توان گفت نفس تغییرات مداوم و شتابان پساکرونا، یکی از ویژگی‌های دنیای جدید خواهد بود اما درباره اینکه تغییرات معادلات دنیا را به چه صورت درخواهد آورد باید یک مقدار احتیاط کرد. اینگونه نیست که الان بخواهیم ادعا کنیم اینگونه «شد»، بلکه باید نگاه‌مان به «شدن» به معنی تحول باشد. باید با حوصله سمت و سوی تغییرات را زیر نظر بگیریم و اینکه جهت‌گیری‌ها خود ممکن است با اتفاقاتی که در پیش رو هستند نیز دوباره تغییر جهت بدهند.

■ به عبارت دیگر شما در چارچوب دیدگاه‌تان مبنی بر اینکه کرونا، کاتالیزور روندهای جهانی پیش از خود بوده معتقدید خود کرونا پدیده‌ای مستقل نیست، یعنی می‌تواند تالی مقدمی در گذشته بوده باشد. با این حساب آیا بر این باورید تدایم همان روندهای پیش از کرونا جهان جدید را خواهد ساخت؟

همین‌طور است! اما نافی این نیست که همین حالا

تغییرات ناشی از کرونا در حال رخ نمودن هستند؛ مثل

مواجهه چین و آمریکا. تغییرات دیگر مثل ضعف اتحادیه

اروپایی، بازسازی هم‌زون روسیه یا حرکت آهسته و پیوسته

هند برای تبدیل شدن به یک قطب بین‌المللی نیز طبق روند

قبلی ادامه دارد. مثلا الان نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم ما

در دنیای پساکرونا ۵ یا ۷ قطب خواهیم داشت یا به طور

قطعی فروپاشی ایالات متحده را پیش‌بینی کنیم. همان‌طور

که گفتیم حوادث آتی از آن جهت مهم هستند که می‌توانند

تشدیدکننده یا منحرف‌کننده روندهای فعلی باشند.

■ شما با تجربه سفارت جمهوری اسلامی ایران در لندن،

چه سفارشی برای دستگاه دیپلماسی ما در دوران جدید

دارید؟ آیا اصلا دیپلماسی پساکرونا یی مفهومی دارد و در

این صورت شما در زمینه لزوم تغییرات در رویکردها و

اولویت‌های سیاست خارجی‌مان چه نظری دارید؟

از آنجا که در دوره جدید گری نظم جدیدی در جهان

هستیم، نظر من این است که تعصب ما را دچار مشکل

خواهد کرد و ممکن است باعث جלו زدن دیگران از ما

شود. ما باید منسجم‌تر در عرصه روابط با خارج ظاهر شده

و تعامل‌مان را با همه ظرفیت‌های دنیا بیشتر کنیم. الان

دنیا جایی است که دیگر یک قدرت برتر حرف نمی‌زند.

■ پس شما قائل به نظریه «پایان کدخدا» هستید؟

همین‌طور است؛ نه تنها دنیا دیگر یک قدرت متکلم

وحده را بر نمی‌تابد، بلکه فقط با حرف زدن هم نمی‌شود

قدرت شد. دنیای چندقطبی پساکرونا به سمت موازنه مثبت

بیشتری حرکت می‌کند.

موازنه مثبت یعنی ما باید آورده‌ای داشته باشیم و در

ازایش طرف مقابل‌مان هم آورده‌ای داشته باشد. در غیر این

صورت فقط موازنه منفی خواهیم داشت یعنی ما چیزی را

گفت‌وگو با سیدجلال ساداتیان، سفیر پیشین ایران در انگلیس درباره تغییرات نظام جهانی

دیپلماسی پساکرونا با سرمایه انقلاب

شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۹
وطن امروز | شماره ۲۹۲۲

جهان



از طرف خارجی دریغ کنیم و او هم متقابلا به همین شکل. پس موازنه مثبت طبیعتا در جایی شکل می‌گیرد که ما از مزیت و داشته‌ای برخوردار هستیم. باید این موازنه مثبت را بر شعار اصلی انقلاب منطق کنیم که می‌گوید «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی».

به هر حال ماهیت «انقلاب اسلامی» یک ماهیت مستقلی است ولی ما در صدور پیام آن باید همان شیوه‌ای را به کار بگیریم که پیامبر اسلام(ص) داشتند، یعنی ترویجی عمل کنیم. اسلام فقط با جنگ نبود که جهان‌گیر شد. ببینیم که اسلام چگونه از این طرف تا شرق آسیا، از آن طرف تا پشت دروازه‌های وین، از منطقه پیرامون ایران با آسیای غربی گرفته تا آفریقا را گرفت. شاید بگویید برخی جاها با لشکرکشی بوده است. بسیار خب! یک زمان هم ضرورت ایجاد می‌کرده که چنین کنند اما گرایش پیش‌برنده در مرکز اسلام همواره ترویجی بود. مگر پیامبر(ص) زمانی که می‌خواستند با مشرکین قرارداد صلح بنویسند و آنها گفتند بالای آن «بسم‌الله» ننویس، نپذیرفتند؟ ولی هدفی را که داشتند یا ترویج پیام اسلام را پیش برند.

■ اغلب صاحب‌نظران متفق‌القولند که چشم‌انداز دیپلماسی فعلی ما در دوره روحانی «هم غربی، نه شرقی» بوده است. یعنی حتی آن جا که به ارتباط نزدیک‌تر با شرق متهم می‌شود، ناگهی بشدت یوروستن‌تریک (اروپامحور) دارد، یعنی همان نگاه «کدخداپنداری غرب» که اگر به سمت چین و روسیه هم متمایل می‌شود به واسطه نسبتی است که آنها در معادلات جهانی با غرب دارند نه اینکه به واسطه مزیت‌هایی که از خود شرق برای ما مترتب می‌شود.

البته من صرفا مثال زدم و به هیچ‌وجه قصد نداشت‌ام وارد

مصادیق و جزئیات اختلاف برانگیز شوم. حرف من بازگشت

به خویشتن است و اینکه ما باید به خودمان بازگردیم تا

حرفی برای گفتن در جهان داشته باشیم. ما نباید دعواهای

داخلی‌مان را به حوزه دیپلماسی بکشانیم. باید در داخل

بنشینیم و سنگ‌های‌مان را وا بکنیم و ببندیشیم در حوزه

دیپلماسی در این سال‌ها چه تحولی را در جهان می‌توانستیم

ایجاد کنیم؟ آیا ما خودمان از آن تحولات نصیب بردیم یا

بخشی از دنیا را بیدار کردیم، آنها حرکت کردند و جلو

رفتند و ما در گیر و دار دعواهای داخلی خودمان ماندیم؟

■ این نکته همچنان مهم است: آیا در چارچوب نظریه «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» ما باید ناگاهی مرکزگرا

برای ترویج پیام انقلاب داشته باشیم یا غیرمرکزگرا؟

در این ۴ دهه مرکزگرایی جزو ذات دیدگاه‌های انقلابی

ما شده است و نمی‌توانیم به این سادگی از آن چشم

پوشیم. در هر صورت با هر نظریه‌ای که داشته باشیم باید

اول بتوانیم پیام و حرف خودمان را بر مبنای اهای روش

ترویجی به خارج انتقال دهیم. باید تکلیف‌مان با خودمان

روشن باشد، تئوری‌های‌مان را دسته‌بندی شده به پیش

بریم.

در آمریکا درباره چین، عقل سلیم شاید فائق نیاید.

■ فروپاشی تعداد بیشتری از کشورها

«ریچارد هاس» رئیس اندیشکده شورای روابط خارجی و مؤلف کتاب «دنیای آشفته: سیاست خارجی آمریکا و بحران نظم قدیم»

واژه «همیشگی» واژه‌ای نیست که

به آن علاقه داشته باشم اما فکر می‌کنم بحران ویروس

کرونا حداقل تا چند سال اکثر کشورها را به سمت داخل

متماایل خواهد کرد و موجب خواهد شد کشورها بیشتر

روی آنچه در درون مرزهای‌شان اتفاق می‌افتد، متمرکز

شدن آمریکامحور و حرکت به سمت جهانی شدن

چین‌محور. متعاقبا همانگونه که در کتاب جدید خود

با عنوان «چرا چین پیروز شده است؟» استناد کرده‌ام،

آمریکا ۲ گزینه پیش روی خود دارد؛ اگر هدف اصلی

حفظ برتری جهانی باشد، این کشور باید به لحاظ سیاسی

و اقتصادی دست به یک رقابت ژئوپلیتیک با حاصل جمع

صفر با چین بزند. با این حال، اگر هدف آمریکا ارتقای رفاه

مردم کشورش باشد — مردمی که شرایط اجتماعی‌شان

رو به وخامت گذاشته است — در آن صورت باید با چین

همکاری کند. عقل سلیم می‌گوید همکاری گزینه بهتری

است. با این حال، با توجه به فضای سیاسی مسموم حاکم

جهان پس از کرونا از پنجره فکر اندیشمندان

انقلاب در نظم جهانی

را رقم زد، بازگردد.

■ جهانی‌شدن با محوریت چین



«کیشور محبوبانی» عضو برجسته مؤسسه مطالعات آسیای دانشگاه ملی سنگاپور و مؤلف کتاب «آیا چین پیروز شده است؟ چالشی که چین متوجه برتری آمریکا می‌کند»

همه‌گیری بیماری «کووید-۱۹» جهت‌گیری اقتصادی جهان را دستخوش تغییرات اساسی نخواهد کرد. این امر صرفا تغییری را که پیشاپیش آغاز شده شباب خواهد بخشید. این تغییر عبارت است از فاصله‌گیری از جهانی

■ پایان جهانی‌شدن چگونه می‌می‌شناختیم

«رابین نیبلت» مدیر و مسؤول اجرایی ارشد اندیشکده چنم‌هاوس انگلیس همه‌گیری ویروس کرونا ممکن است همانند پر کاهی که کمر شتر را می‌شکند، کمر جهانی‌شدن اقتصادی

را بشکند. اکنون بیماری «کووید-۱۹» دولت‌ها، شرکت‌ها و جوامع را وادار می‌کند توانایی خود جهت مواجهه با دوره‌های طولانی‌مدت خودنازوایی اقتصادی را تقویت کنند. احتمال آن بسیار کم است که دنیا به ایده جهانی‌شدن توأم با منفعت متقابل که دوران اوایل قرن بیست و یکم